

استخاره چاره ساز آخوند مقرب مظفرالدین شاه/عکس

۱۷ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۲۶

آخوند مقرب مظفرالدین شاه که بسیار نیز به وی معتقد بوده است. بعضی تاریخ نویسان داستان‌های عجیبی را از این روحانی نقل کرده اند که تمیز و تشخیص، درستی از نادرستی این روایات تاریخی مبرهن نیست. ولی یا از روی حسد و کینه نقل شده و یا واقعا این مرد یک روحانی نمای زبردست بوده که توانسته دل از شاه ببرد و از کسوت مقدس روحانیت برای خود دکان درست کرده و ثروتی به هم زند

«هر وقت هوا بنای رعد و برق را می گذاشت شاه فوراً در قعر اطاق پستوئی که به هیچ جا روزنه نداشت و تاریک بود مخفی شده فوراً عقب سید بحرینی و پسرهایش می فرستاد و از ترس زیر عبای سید بحرینی قرار می گرفت و دست به دامان آنها می شد، الله و لبیک می گفت. آنها یاجدا یاجدا می گفتند و شاه مثل همان ابر بهاری گریه می کرد و مشغول نذورات و بخشش می شد».

تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه در خاطراتش در باره باورهای مظفرالدین شاه و نقش سید حسین بحرینی، روحانی مورد اعتماد شاه قاجار می نویسد:

«این برادر عزیز من از رعد و برق خیلی ترسناک و معتقد به جن و پری و موهومات بوده است و این سید [بحرینی] در زمان انقلاب هوا و تیرگی رعد و برق البته باید در حضور باشد و شروع به خواندن اسم اعظم و آیات نماید و به اصطلاح در مقابل طبیعت واقع باشد. مبدا خدای نخواستہ صدمه به وجود مبارک اعلیحضرت همایونی وارد شود و به مناسبت همین خدمت بزرگی که نسبت به اعلیحضرت می نمود فوق العاده دارای مرحمت و حقوق گزافی بود».

مظفرالدین شاه و ترس عجیب و غریب

عین السلطنه، ابعاد جالب و کمتر گفته شده ای را از ترس عجیب و غریب مظفرالدین شاه و بهره مندی سید بحرینی از مرحمت شاهانه و مواهب ملوکانه بازگو می کند: «... خودش می گفت [در سفر اروپا] راه آهن هر وقت از تونل می گذشت، من دَمَر زیر نیمکتهای می افتادم و جلوی چشم خودم را با دستمال می گرفتم گوش خود را با انگشت می گرفتم تا رد شود و من نصفه عمر می شدم. وقتی که از پل رودخانه عبور می کرد همین کارم بود.

امان از وقتی که کشتی خواستم بنشینم و انگلیس بروم تمام تنم می لرزید، هوش نداشتم در یکی از اطاقهای کوچک آنقدر دَمَر روی زمین افتادم تا کشتی به ساحل رسید.

یک روز در اسب دوانی طهران میان چادر نشسته بود که نظام دفیله می کرد ابری در آسمان پیدا شد و یک غرشی کرد. هنوز هم

این مطلب به مردم درست معلوم نشده بود شاه فی الجمله تکانی خورد. صدای دوم شاه تکان شدیدتری به خود داد جمعی که از واقعه مسبوق بودند فوراً گفتند نقلی نیست می‌گذرد. رنگ از روی شاه پریده بود.



باز آسمان صدا کرد این دفعه شاه از روی صندلی برخاست مثل دیوانه‌ها به این سمت و آن سمت چادر نگاه می‌کرد تا پناهی بجوید. باز نزدیکش رفته و قدری آرامش کردند. مردم همه به همدیگر نگریسته کم کم مطلب به همه معلوم شد. الحمدلله صدای رعد موقوف شد والا دفیله و سان قشون بالاخره اسب دوانی برهم خورده بود. هر وقت در طهران رعد و برق می‌شد یا باد شدید می‌آمد تمام سکنه طهران متذکر شده به هم می‌گفتند ها بخت رو به سید آورد، چقدر پول بگیرد. دیگری می‌گفت کاش من یک ساعت جای او بودم. آن یکی می‌گفت طاقه شال است که حالا می‌برد. انگشتی است که حالا می‌گیرد. برحسب اتفاق یا اقبال سید گفته بود در آن چند سال اول سلطنت شاه بسیار هم در طهران رعد و برق شد بی اندازه هم مهیب و شدید بود».

عین السلطنه و سید بحرینی

خاطرات عین السلطنه، اطلاعات جالب دیگری از سید حسین بحرینی، روحانی کوتاه قد و چاقی که با چشمانی ریز و درخشان و چهره‌ای سبزه و متمایل به زرد، به سرعت توانست به مدد ترس موهوم و خرافه گرایی مظفرالدین شاه، در دستگاه حکومت او جایی برای خود دست و پا کند، به دست می‌دهد: «سید اصلاً بحرانی است و من وقتی که شیراز رفتم معلوم شد.

بحران قریه کوچکی است در گرمسیرات فارس. طلبه فقیری بود از گرسنگی طهران آمد و از طهران تبریز رفت. خودش را بحرینی قلمداد و محض آن که غریب بود کسان ولیعهد به او التفاتی کردند و خدمت ولیعهد بردند روضه خوان شد و کم کم ترقی کرد. بعد از سلطنت دیگر برای شاه هم روضه نمی‌خواند. پسرش می‌خواند. بسیار هم بدنفس آدمی بود.

کسانی که در شیراز و طهران در ایام فقر و فلاکتش از او کمک و یاری کرده بودند وقتی که نزدش می‌آمدند و اظهار آشنائی می‌کردند گردن نمی‌گرفت و امتناع می‌کرد. این را هم من در شیراز باز شنیدم در طهران هم هرگز نشد عریضه ای از کسی به شاه بدهد، یا انعامی احسانی از شاه برای فقیری، ضعیفی، درمانده ای بگیرد.

هر وقت شاه به دیگران نذر می‌کرد، این آدم زن و دختر خودش را می‌گفت لخت شوند لباس پاره پاره بپوشند و نذورات را به آنها می‌داد و صبح برای شاه قسم می‌خورد فلان پول یا فلان پارچه را به کسی دادم که لخت و عریان بود و نان شب نداشت.»

«این سید از دولت سر این رعد و برق صاحب یک اعتبار و احترام و جبروتی بود که بازدید علمای بزرگ بزرگ و شاهزادگان و وزرای محترم [نیز] هرگز نمی‌رفت. به قدری شال، انگشتر، طلا، نقره، خز، سنجاب، پول شاه به او داده بود که خانه او صندوقخانه او مخزن جواهرات و اشیاء قدیمی شده بود.

قریه نه‌اوند قزوین را به او بخشید که سالی سی هزار تومان منافع می‌بردند. میرزا ابوالقاسم خان مباشر آنجا [،] حاکم قزوین را نوکر خود حساب نمی‌کرد. خانه مرحوم حاجی حسین خان را در دروازه دوشان تپه برایش خرید.»

«سید سه پسر داشت دو معمم یکی کلاهی، هر کس روزنامه خاطرات شاه را به اروپا [اروپا] خوانده باشد همه جا دیده که پس از بالها، مهمانیها، «آقا سیدحسین روضه خلی خوبی خوانده» ذکر شده است. سیدحسین با کلاه و فکل و کراوات در میان راه آهن روضه‌ها خوانده شاه و امیر بهادر جنگ و متملقین دیگر در حضور مهماندارها و فرنگیها گریه‌ها، ناله‌ها، ندبه‌ها کرده اند که صدای آنها به قول روضه خوانها به کربلا رسیده.

بصیرالسلطنه پسر دیگرش پیشخدمت مخصوص بود. [قریه] شادمهان قزوین را به او بخشید. در فوت مظفرالدین شاه علی التحقیق هشتاد هزار تومان پول نقد در بانک داشت سوای جواهرات و اشیاء قیمتی دیگر. سید و پسرانش دارای دو سه کروار ملک و پول و جواهر و سایر چیزها فعلاً هستند».

استخاره چاره ساز سید!

شاید خواندنی‌ترین بخش از نقش سید بحرینی در دربار مظفرالدین شاه، حکایت استخاره معروف سید در بازگرداندن امین السلطان از تبعید قم و تعیین دوباره او به عنوان صدراعظم است.

«امین السلطان پس از برکناری به حالت تبعید و تحت‌الحفظ رهسپار قم شد. اما شاه یکسال و نیم پس از برکناری امین السلطان، امین‌الدوله را بی‌کفایت و نالایق تشخیص داد و در تعیین صدراعظم جدید مستاصل گردید. او میان حاج محسن خان مشیرالدوله سفیر سابق ایران در عثمانی که مدتی ریاست شورای وزیران را بر عهده داشت، میرزا عبدالوهاب نظام‌الملک والی فارس و وزیر عدلیه بعدی و همچنین میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم برکنار شده و تبعیدی در شک و تردید بود که کدام یک لایق‌ترند.

در این میان طرفداران امین‌السلطان که بسیاری از درباریان نیز از آن جمله بودند به تلاش افتادند تا شاه را به گزینش نامبرده و بازگرداندن وی از قم متقاعد سازند. شاه پذیرفت که میان نظام‌الملک، مشیرالدوله و امین‌السلطان یکی گزینش شوند. او تاکید کرد که طبق رفتارش پدرش (ناصرالدین شاه) باید به استخاره متوسل شود و هیچ کس را برای انجام این مسئولیت دینی لایق‌تر از

«سیدعلی اکبر بحرینی» نمی دانست.

اطرافیان شاه به سرعت با بحرینی تماس گرفته و موضوع درخواست شاه را به اطلاع وی رساندند. آنان سپس در یک تباری با بحرینی از یکسو و همچنین با تشریفاتچی‌هایی که همواره پشت سر شاه می‌ایستادند از جانب دیگر، تلاش کردند تا نقشه خود را در جریان استخاره به پیش ببرند.

ترتیب استخاره چنین داده شد که «حکیم‌الملک» پشت صندلی شاه بایستد، تا اسمی را که شاه داخل قرآن می‌گذارد، ببیند. سید بحرینی هم حین انجام تشریفات استخاره، به بالا بنگرد و از اشاره مثبت و یا منفی حکیم‌الملک تکلیف را بداند. روز موعود فرا رسید و مجلس استخاره در نارنجستان بلور که بنایی مستقل و زیبا و در جنوب غربی دیوانخانه واقع بود، منعقد گردید... شاه بالای صندلی قرار گرفت و گفت تا آقای بحرینی را به حضور بخوانند. او مردی کوتاه قد و سمین (چاق) بود و چشمانی ریز و درخشان و چهره‌ای سبزه متمایل به زرد داشت. او بسم‌الله گویان و ذکرکنان با ترتیبی خاص به حضور آمد. شاه به او گفت: آقا، بیایید روبروی من بنشینید که امر مهمی در پیش است و از خداوند راه می‌خواهیم. سید بحرینی برابر شاه روی قالیچه به زمین نشست. شاه نام یکی از افراد مورد نظر را که بر ورقهای جداگانه نوشته و به پشت روی میز گذاشته شده بود برداشته، میان اوراق قرآن قرار داد و به دست آقا سپرد.

سید بحرینی با آداب تمام قرآن را بوسیده، به خواندن دعای لازم پرداخت و در پایان ذکر، سر را به آسمان بلند کرد، سوی حکیم‌الملک نگریست و او سر را با علامت منفی بالا برد. آقا قرآن را گشود و پس از مطالعه سربرآورده، عرض کرد: آیه نهی است و راه نمی‌دهد.

شاه ورقه دوم را لای کلام‌الله نهاد و باز اشاره حکیم‌الملک کار خود را کرده، آیه نهی آمد. بار سوم که نام امین‌السلطان میان اوراق مقدس رفت، سر حکیم‌الملک به علامت اثبات به زیر آمد و سید بحرینی گفت: قربان، آیه امر است و بهتر از این نمی‌شود. شاه بدون اینکه سخن گوید اوراق را درهم ریخت و بار دیگر نام امین‌السلطان را از میان آنها برداشته، لای قرآن نهاد. این مرتبه نیز اشاره حکیم‌الملک فهماند که باید آیه امیر بیاید و چنین شد. شاه نفسی برآورده خیالش راحت شد و گفت: معلوم می‌شود که خداوند این‌طور خواسته که باز او بیاید. فی‌المجلس امر کرد تا صدراعظم معزول را از گوشه عزلت قم بار دیگر به صدارت بخوانند.

مآخذ:

- ۱- شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، جلد دوم، انتشارات گفتار.
- ۲- روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، جلد پنجم، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، چاپ اول ۱۳۷۷، نشر اساطیر ایران، ص ۴۰۷۸.
- ۳- خاطرات تاج السلطنه (دختر ناصرالدین شاه).
- ۴- روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، جلد پنجم، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، چاپ اول ۱۳۷۷، نشر اساطیر ایران، صص ۴۰۷۹ و ۴۰۸۰.
- ۵- همان، صص ۴۰۷۸ و ۴۰۷۹.
- ۶- همان، ص ۴۰۷۸.

۷- همان، ص ۴۰۷۸.

۸- هزار و یک حکایت تاریخی، محمود حکیمی، انتشارات قلم، ج ۲.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۷۵۰۲/عکس-شاه-مظفرالدین-مقرب-آخوند-ساز-چاره-استخاره>